



۱۰

گزارش تصویری روزانه جام جم از جشنواره فیلم فجر

از بنفشه آفریقایی تا درخونگاه

توزیع همزمان در جشنواره

ناشران؛ خسته و بلا تکلیف از نابسامانی‌های بازار کاغذ

وقتی کاغذ با پنبه سر می برد



به من نگویید «سلطان سینما»

فرهنگ

شنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۷ :: شماره ۵۳۱۵



۱۲

جام جم

رایپورت‌های داش منوج

جیگرمونو سوزوندی

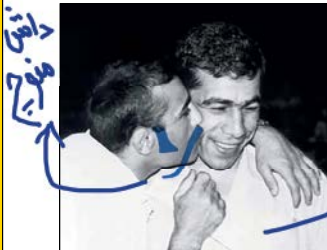
آق تختی

خ... این به تیکه گوشت تو قفسه سینه داش منوج همین جور داره مٹ کفترچاهی‌های اصغر دُنبه بال‌بال می‌زنه! ای لعنت به این چرخ نامراد روزگارا! داش بهرام توکلی دمت قیژ دادا! دمت قیژ که پرچم برو بچ خانی آباد و شاپور رو بردی بالا ولی بهرام‌خان چه کنیم با این دل لامروت که حجم چوب لا چرخ گذاشتن به زندگی آقا تختی بدجور به دردش آورده! ما رو بوگو تا فمیدیم قراره تو سینما ملت بییشنیم یا فیلم و تیاتر زندگی بهلویون اول شهر چه نیات و ثقلی تو دلش هم زده بود که بعد مدت‌ها چشاش به دیدن یه مردوا میشه! تو نگو قراره فیلم داش بهرام هم دوباره قراره اقیانوس اقیانوس نامردی و بی معرفتی ریفوهایی رو بیره سر چوب که از دستشون حتی یکی آقا تختی هم سر به بیابون مذاره!

اصن از وقتی که منوج دید بهلویون اون جور افتاده تو چنبره یه سری ریفوی بدمعرفت، همین جور مٹ شاه‌فنز زهوار در رفته تو خودش می‌پیچه و مِشت و کف دست شلتق می‌خوا به کف پیشونی پهنش! چارشنبه نصفه شبی بوق سگ بود هم برگشت منزل، ننه عصمت نه منوج همیشگی که جمی از پوست و گوشت و رگ و پی رو دید که کاته زخمی مارخورده خودشو انداخت گوشه اتاق و تا صب از فرط کفری بودن، زمین و زمان رو گرفته بود دری

وری‌های چارواداری!

صبی هم انگاری که دست نماز با آب سرد و تو حیاط و دو رکعت به کمر زدن، آرومش کرده باشه رو کرد به ننه عصمت که: «ننه! تو نمیری انگار اون دو خط شعری که شهرام سگ دست داده بود رو باربند خوش رکابش دست نویس کرده بودن خیلی هم دور از واقعیت نبود؛ باید پشند لذت تنهایی را... مردی که ز عصر خود فراتر باشد!» حالا درسته اوایل پمپی فیلمنامه بهرام خان خیلی میرون نبود و حق بزرگی آقا تختی رو جوروی که باید، ادا نکرد و بگی نگی فیلم از وسطاوش زیر بزرگی داستانش زایید ولی اتول تون یاتاقان نزنه همین اندازه هم کلی جلوبندی روح و روان داش تونو ریخت به هم! حالا بی خیال این که تختی داش بهرام به قول مسعودخان فراستی، مقوا بود یا در نیومده بود ولی تو بمبیری، حال و هوای بچه‌های پایین رو خوب در آورده بود. همین الان یه توك پا بیا گاراژ و زندگی غلوم شاتره رو ببین! انگاری که زانده خلقت اوس کریم باشه! خیلی توفیری نداره با چیزی که بهرام خان تصویر کشیده! اگه قول داش تون به بر و بچ با معرفت جام جم نبود همین چند خط رو هم قلمی نکرده بودیم. به قول اون دو بیت پشت گلگیر ماک ناصر سیبیل: ما را رها کنید در این رنج بی حساب!



داغش ملوچ

آق‌خان تختی



قهرمانی تختی در روزِ مگس وزن‌ها!

از امروز فیلم‌نوشت‌های خبرنگار جام جم را با عنوان «این مثلاً صدای ملت است» از پردیس ملت می‌خوانید؛ روز اول، او درباره فیلم‌های «معکوس»، «سال دوم دانشکده من» و «تختی» نوشته است



علی رستگار

سینما

از همان روز اول جشنواره سی و هفتم فیلم فجر در پردیس ملت (سینمای رسانه) و در مواجهه با فیلم‌ها دیدم که نه راه پس دارم و نه راه پیش و به اقتضای حرفه؛ خبرنگاری و عشق مزمن به سینما، لاچرم باید ادامه دهم و هرآنچه به نام فیلم به خوردم می‌دهند را تا پایان جشنواره تحمل کنم. در این نوشته در نگاهی مختصر به سه فیلم روز اول جشنواره در پردیس ملت پرداخته‌ام؛ فیلم‌های «معکوس»، «سال دوم دانشکده من» و «تختی».

نقد و تحلیل کامل‌تر باشد به وقت اکران عمومی، اینجا بیشتر ریویویست (یادداشت مرور)

جا پای پدر

فیلم اول: معکوس

جشنواره سی و هفتم برای اهالی رسانه قرار بود با «غلامرضا تختی» شروع شود، اما به دلیل آماده نبودن فیلم در نمایش فیلم‌های روز اول جابه‌جایی اتفاق افتاد و «معکوس» که قرار بود فیلم سنانش آخر باشد، در اولین نوبت نمایش اکران شد. کیمیایی جوان هم در نشست رسانه‌ای فیلم که بی‌وقت و بعد از نشست فیلم رسول صدراعظمی برگزار شد، به حق درباره این جابه‌جایی بدون اجازه و هماهنگی اعتراض کرد. اینجا هم بخشی از آن مراسم قرعه‌کشی جدول نمایش فیلم‌های پردیس ملت زیر سؤال رفت و هم بی‌خاصیتی محض سه فیلم رزرو که قرار بود اگر فیلمی به‌موقع نرسید، نمایش داده شوند. دارم سیروس الوند، کارگردان یکی از آن سه فیلم را تصور می‌کنم که هنگام نرسیدن تختی، پا شد و دقایقی با امیدواری گرم کرد اما نشد که بشود!

اما چشمتان روز بد نبیند که پولادجان در اولین گام فیلمسازی جای پای پدر گذاشته!

البته منظورم مسعود کیمیایی سال‌های اخیر است. هرچند خدا مرا ببخشد، شاید حتی نتیجه نهایی از فیلم‌های سال‌های بی‌حوصلگی استاد اندکی بهتر هم باشد. اما معکوس، پر است از آدم‌هایی که باوجود مساله داشتن، برای ما هیچ مساله‌ای ندارند و می‌توان خیلی زود قید تماشایشان را زد. پولاد مساله هویت و فاصله نسل‌ها و پدر-پسری (که به نوعی ما را یاد رابطه کیمیایی پدر و پسر می‌اندازد) را بدون عمق و در قالب قصه‌هایی غیرجذاب به مخاطب ارائه می‌کند. به نظر می‌رسد همه تمرکز جذابیت فیلم، روی سکانس‌های مسابقات اتومبیلرانی گذاشته شده که اگر این‌طور است بهتر بود همه آن کرتخی اول و میانه فیلم جایش را به فیلمی خوش‌ریتم و پرسرعت و فرمالیستی می‌داد. در فیلم، صحنه‌هایی از عزیزمیلیون دلاری را می‌بینیم، درحالی‌که باتوجه به فضای فیلم و بحث ماشین، مثلاً شورش بی‌دلیل شاید انتخاب مناسب‌تری بود.

به هرحال معکوس نه شروع خوبی برای جشنواره است و نه برای پولاد کیمیایی، هرچند بارقه‌های محوی از استعداد در گام اول فیلمسازی او به چشم می‌خورد. همچنین باید به بازی خوب شهرام حقیقت‌دوست در نقش سیامک اشاره کنم که نمکش تا حدی فیلم را قابل تحمل می‌کند.

با این حال اجازه دهید پونتیاک مشکی نمره رشت در فیلمی که همچون کارهای مسعود کیمیایی ادعای طهرونی بودن دارد را هضم نکنم. از آن مهم‌تر و خنده‌دارتر، زخم صورت سالار آراسته (بابک حمیدیان) که در هر سکانس فیلم، رنگ و رخ عوض می‌کند. قشنگ معلوم است که گریمر را چقدر عاصی و کلافه کرده!

کاش یک سال دیگر استراحت می‌کردید!

فیلم دوم: سال دوم دانشکده من

رسول صدراعظمی بعد از ۹ سال کار نکردن با ساخت فیلم سال دوم دانشکده من به سینما برگشت؛ خب آقای صدراعظمی جان نمی‌شد یک سال دیگر هم استراحت می‌کردید و با فیلم بهتری به سینما برمی‌گشتید؟ سال دوم دانشکده من قصه رفاقت دو دختر دانشجو به نام مهتاب خوب بخت و آوا را روایت می‌کند که یکی بر اثر حادثه‌ای می‌رود تا عمرش را به شما بدهد و آن یکی به‌تدریج و شاید ناخوسته از این بهره می‌برد تا با علی آقا، دوست پسر فقی مصدوم و درحال مرگ، روی هم بریزد! فیلمی که باوجود ادعای صدراعظمی که از یک سینمای اجتماعی به سینمای انسانی رسیده، بیشتر سقوط به سینمای بدون مساله غیراخلاقی است و اگر نگوییم خیانت در رفاقت، دست‌کم شباهه آن را به وجود می‌آورد.

ویشکا آسایش هم انگار بدش نمی‌آید در کلیشه زنان پایه سن گذاشته مجرد که مسؤولیتی در مدارس و دانشگاه‌ها دارند، باقی بماند. انتخاب و بازی نیلوفر خوش خلق به نقش مادر آوا هم دوست داشتنی نیست. بابک حمیدیان را هم چون تايك ساعت قبلش در فیلم پولاد کیمیایی دیده بودیم، سخت بود تا او را به عنوان منصور، دوست‌پسر غیرتی مهتاب بپذیریم! این یکی دیگر تقصیر حمیدیان یا صدراعظمی نیست، بلکه از معایب تماشای فشرده و پشت‌سر هم فیلم‌ها در جشنواره است.

مهم‌ترین نکته درباره فیلم، کشف و معرفی دو بازیگر جدید به سینمای ایران است؛ سها نیاستی و فرشته ارسطویی که هر دو بازی خوبی دارند. کاری که صدراعظمی در آن استاد است و سال‌ها قبل پگاه آهنگرانی و ترانه علیدوستی را به سینمای ایران معرفی کرده بود.

نکته جالب درباره نیاستی این‌که او تا قبل از رونمایی از سال دوم دانشکده من که اولین کار او در بازیگری و سینماست، تنها ۳۶۰ دنبال‌کننده در اینستاگرام خود داشت و آخرین پستی که به اشتراک گذاشته بود، ۲۶۷ بار لایک خورده بود. اما فردای نمایش فیلم، او صفحه خود را از حالت خصوصی خارج و به عمومی تبدیل کرد، تعداد دنبال‌کننده هایش به ۴۳۳۲ نفر رسید و عکسی که از شب جشنواره به اشتراک گذاشت هم ۱۳۶۸ بار لایک خورد. اینها البته مربوط به صبح روز بعد می‌شود و حتما این آمار بعد از آن افزایش پیدا کرده است. این اطلاعات کمی زرد صرفاً به دلیل این منتقل شد که بدانید شهرت یک شبه در سینما چه با آدم می‌کند؛ هم جذاب و هیجان‌انگیز است و هم می‌تواند ترسناک باشد.

ادامه در صفحه ۱۲

این مثلاً صدای ملت است!

رستگار، رنجکشان

و ماجرای ۵۰۰درصدی



از شما چه پنهان که تویخانه گروه سینمای جام جم این روزها در اردوگاه جشنواره فیلم فجر و مشخصاً پردیس ملت که سینمای رسانه‌هاست در حال شلیک است؛ دو توپچی این گروه یعنی علی رستگار و ساناژ قبری، مثل چی نشسته‌اند پشت لوله توپ و رحم نمی‌کنند به انس و جنس. هرکسی که آمده باشد و قتمان را هدر دهد آنجا به عنوان کارگردان و بازیگر و در کل سینما توغرافچی، می‌زنند تیرتیرش می‌کنند.

از جمله این‌که امروز علی رستگار، تک‌نگاری‌اش از روز اول برگزاری جشنواره در سینمای رسانه را برای مان قلمی کرده؛ سلسله یادداشت‌های او درباره فیلم‌های هر روز، با عنوان ثابت «این مثلاً صدای ملت است» از امروز شروع می‌شود و تا پایان جشنواره ادامه خواهد یافت. روز اول، علی آقا سه فیلم معکوس، سال دوم دانشکده من و غلامرضا تختی را به تماشای نشست و به نوعی از خجالتشان درآمده. البته نه این‌که فقط بدشان را گفته باشد، او حواسش بوده که منتقد حرفه‌ای درونش را مقداری مهار کند و بیشتر بلغزد به گزارش کردن چند و چون فیلم‌ها با مرزه و طعمی ژورنالیستی. خلاصه این‌که بگوییم روز اول جشنواره، رستگار ما را حسابی عصبانی کرده‌اند بی‌انصاف‌ها. فی‌المثل او درباره فیلم اول یعنی معکوس به کارگردانی پولاد کیمیایی نوشته که فیلم اول پسر، مثل فیلم‌های آخر پدر (مسعودخان کیمیایی) با بی‌حوصلگی ساخته شده. البته نه به بی‌حوصلگی آنها!

تا اینجایش را در همین صفحه‌ای که پیش روی شماست، یعنی صفحه ۹ بخوانید و ادامه تک‌نگاری‌های رستگار را در صفحه ۱۲ دنبال کنید. در صفحه ۹ علاوه بر اخبار مرتبط با جشنواره، دومین یادداشت از سری یادداشت‌های داش منوج را هم می‌خوانید؛ شخصیتی خیالی که پشت فرمان ماشین سنگین است و امروز درباره فیلم «تختی» نوشته است.

اما تک‌نگاری‌های علی رستگار از نخستین روز برگزاری جشنواره فیلم فجر

در پردیس ملت، تنها مطلب ما درباره جشنواره نیست؛ امروز به معنای واقعی کلمه، همه صفحات فصل فرهنگ جام جم، ویژه‌نامه جشنواره‌اند؛ سه صفحه و نیم از چهارصفحه. دو صفحه و سوط‌م، یعنی ۱۰ و ۱۱، مربوط است به گفت‌وگو، اختصاصی ما با محمدصادق رنجکشان؛ سرمایه‌گذاری که ورودش به سینما و تأثیر پر از چالش بوده است. یکی دو تا از این چالش‌ها را پیش از این در جام جم دنبال کرده‌اید. همان چندگزارش ما درباره رنجکشان باعث شد یک روز ایشان شال و کلاه کند و به دفتر روزنامه ما بیاید. محصول آن دیدار، بعدها به گفت‌وگویی مکتوب انجامید که می‌خوانید.

تنها نیم صفحه فارغ از جشنواره‌مان هم مربوط است به گزارش زینب مرتضایی‌فرد درباره گرانی بهت‌آور کاغذ؛ زینب با هوشمندی رفته لابه‌لای صفحات روزگار سیاه کاغذ و درباره رشد ۵۰۰درصدی قیمت آن گزارش آورده. هولناک است نه؟ صفحه ۱۲ را بخوانید.

